فساد سیاسی و آرمانگرایی لیبرالیستی آمریکایی

معرفی و تحلیل فیلم «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود»

«آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» از نمونه‌های متقدم سینمای سیاسی آمریکاست. اثری که نامزد ۱۱ جایزه اسکار شد.
شاید بررسی نمونه‌های متنوع سینمای سیاسی در نظامهای مختلف خصوصا سیستم لیبرال دموکراسی بتواند به نوعی تابوی «هنر سفارشی» را بشکند و به نظر به‌پردازان «هنر برای هنر» یا «هنر متعهد» نشان دهد که چگونه ایدئولوژیهای مختلف سیاسی اعم از لیبرالیسم و غیره فرآیند نقد اجتماعی و سیاسی را در محدوده مبانی و مصالح آرمانی نظام خود نهادینه می‌کنند.
در کنار پرونده فیلم فرانک کاپرا مقاله تحلیلی محمدرضا طاهری را خواهید خواند که به بهانه این فیلم فضای فرهنگی لیبرالیستی و قواعد حاکم بر آن را از نگاه خود شرح کرده است.

خلاصه داستان

سناتور یکی از ایالات غرب آمریکا می‌میرد. فرماندار، سناتور دیگر و سرمایه‌دار بزرگ ایالت برای انتخاب سناتور جدید مشورت می‌کنند. آنها قصد دارند یک هالوی سیاسی را پیدا کنند تا از زد و بندهای پشت پرده آنان خبردار نشود. جفرسون اسمیت، جوانی ساده‌لوح که سرپرست پیشاهنگان است و به تنهایی آتش‌سوزی جنگلی را خاموش کرده و قهرمان ایالت شده، به عنوان سناتور جدید انتخاب می‌شود. «جو پن» سناتور قدیمی ایالت، وظایف اسمیت را تشریح می‌کند. اسمیت در کارهایش از او تقلید می‌کند و او را به‌عنوان سناتوری درست‌کار می‌شناسد تا اینکه بالاخره از تبانی «جو پن» با «تیلور» سرمایه‌دار بزرگ در مورد ارائهٔ طرحهایی برای منافع شخصی آگاه می‌شود. اسمیت با همکاری منشی خود، طرحی را به نفع پیشاهنگان ایالت آماده می‌کند که در تضاد با منافع «جو پن» و «تیلور» است. آنها سعی می‌کنند با رشوه او را از پیگیری این طرح، بازدارند؛ اما «اسمیت» تسلیم نمی‌شود و سعی می‌کند فساد سیاسی و تبانی آنها را افشا کند. تیلور و طرفدارانش با پرونده‌سازی برای او چنین وانمود می‌کنند که عواید طرح به «اسمیت» می‌رسد. این جریان، باعث یک رویارویی جنجالی در سنا می‌شود و اسمیت مجبور می‌شود برای نمایان شدن حقیقت، به یک سخنرانی طولانی و بی‌وقفه در سنا دست بزند.
پیشاهنگان سعی می‌کنند با تبلیغ در ایالت از طرح او حمایت کنند. نهایتاً او به‌دلیل سخنرانی طولانی در سنا بیهوش می‌شود. «جو پن» که از اعمال خود پشیمان شده است به فساد خود و همکاری با «تیلور» اعتراف می‌کند.

کاپرا داستان‌های فرعی فیلم را به زیبایی [illegible] و تعادل [illegible] میان آنها برقرار نموده است. او با زیرکی خاص خود [illegible] و فرودهای کمدی سیاسی‌اش [illegible] را شکل می‌دهد و [illegible] تمسخرآمیزی به واشنگتن و سنای آمریکا می‌اندازد. [illegible] «سیدنی بوخمن» [illegible] نویسنده فیلمنامه «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» که به‌خاطر آفریدن این اثر منسجم و [illegible] نگاه انسانی و [illegible] هنرپیشگان فیلم [illegible] در پی داشت [illegible] بدون حاشیه نماند و موضوع حساس آن [illegible] که فشارهایی جهت ممنوعیت اکران آن اعمال شد. [illegible] این فشارها را به‌دلیل موضوع ویژه فیلم می‌دانستند. [illegible] «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» را یک فیلم تبلیغاتی زیانبار [illegible] می‌کردند که فساد سیاسی در آمریکا را به نمایش می‌گذارد و رنگ و لعاب ضد دموکراتیک به نظام حکومتی آمریکا می‌دهد. اما موافقان آن را یک فیلم وطن‌پرستانه و وفادار به ارزش‌های سنتی و مردمی می‌دانستند.
جالب اینکه فیلم نامزد یازده جایزه اسکار سینمایی شد: بهترین فیلم، بهترین کارگردان (فرانک کاپرا)، بهترین بازیگر (جیمز استوارت)، بهترین بازیگر نقش دوم (هری کاری و کلاد رینز)، بهترین موسیقی متن (دیمیتری تیومکین)، بهترین صدابرداری (جان لیوا داری)، بهترین تدوین، بهترین فیلمنامه (سیدنی بوخمن) و...

کاپرا طنزپرداز شجاعی است. او اگرچه [illegible] آمریکا را زیر ذره‌بین قرار می‌دهد و اشکالات و زد و بندهای پشت پرده آنها را افشا می‌کند، اما به کارآمدی سنا اعتقاد دارد و نگرش او امیدوارانه است. در دهه‌های سی و چهل اکثر کارگردانان برای بیان عقیده خود از [illegible] استفاده می‌کردند ولی کاپرا به طنز و شوخی متوسل شد [illegible]

[illegible]

فیلم «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» (۱۹۳۹) درام کمدی محصول کارگردان و تهیه‌کننده مهم سینما «فرانک کاپرا» است. نظر بسیاری از منتقدان بر این است که این فیلم که بزرگ‌ترین موفقیت فرانک کاپرا را رقم زد یادآور فیلم قبلی او «آقای دیدز به شهر می‌رود» (۱۹۳۶) است. در واقع [illegible] که استودیوی فیلمسازی کلمبیا [illegible] قرار بود فیلم با نام [illegible]

«آقای دیدز به واشنگتن می‌رود» با بازی «گری کوپر» در نقشی مشابه نقش قبلی شخصیت «لانگفلو دیدز» ساخته و اکران شود.

«جیمز استوارت» با ایفای نقش در این فیلم، جای خود را به‌عنوان بازیگری مطرح در جرگه بازیگران روز محکم کرد. او در فیلم «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» بار دیگر با ژان آرتور (در نقش منشی منفعت‌طلب) که سال گذشته نیز با او در فیلم «نمی‌تونی اونو با خودت ببری» ایفای نقش کرده بود، همبازی شد. شخصیت اسمیت نماینده نیروی شگرف آزادی، دمکراسی و اخلاق آمریکایی علیه ظلم و شرارت است که در رفتار ساده‌لوحانه و آرمانگرایانه یک سیاستمدار میهن‌پرست جوان متبلور می‌شود. او که به‌عنوان سناتوری دون‌پایه از ایالتی بی‌نام به واشنگتن (نماد آزادی و دمکراسی) فرستاده می‌شود، در مواجهه با ترفندکاریهای دستگاه سیاست به بلوغ عقلانی رسیده، با فساد سیاسی در تشکیلات سیاسی ایالتش درمی‌افتد و در نقش یک قهرمان اخلاقگرا از ارزشهای آمریکایی صیانت می‌کند. مونتاژ صحنه‌هایی از مناظر سیاحتی و دیدنی پایتخت آمریکا و گنجینی از ترانه‌های میهن‌پرستانه آمریکایی، سروده دیمیتری «تیومکین» (مانند «یانکی دودل»، «وطنم، به خاطر توست»، «دزد زره‌پوش»، و «وقتی جانی به خانه برمی‌گردد») در جذابیت فیلم نقش به‌سزایی دارند. برای برداشت صحنه‌های مجلس سنا دکور کامل صحن مجلس ساخته شد و طرز کار دمکراسی آمریکایی به نحو دقیق و وفادارانه‌ای به نمایش گذاشته شد. (مانند نحوه گذراندن مراحل قانونی یک لایحه، دم و دستگاه سیاسی، سخنرانی طولانی و بازدارنده و غیره)

نگاه انسانی فیلم و بازی شگفت‌انگیز هنرپیشگان، موجب موفقیت آن در گیشه شد و منتقدان نیز نگاه مثبتی به آن داشتند. اما این امر بحثهایی را نیز دامن زد تا جایی که برای ممانعت از اکران آن (دو ماه پس از آغاز جنگ جهانی دوم) فشارهایی نیز وارد شد؛ علت فشارها از این امر ناشی می‌شد که فیلم او یک فیلم تبلیغاتی بود. فساد سیاسی را به نمایش می‌گذاشت، و رنگ و لعابی ضد دمکراتیک به نظام حکومتی آمریکا زده بود. اما متقابلاً به وفاداری به ارزشهای سنتی میهن‌پرستی آمریکایی و وفاداری به مردم دعوت می‌کرد.

فیلم کاپرا نامزد دریافت یازده جایزه اسکار سینمایی شد از جمله بهترین فیلم، بهترین کارگردانی، بهترین بازیگر (جیمز استوارت)، بهترین بازیگر نقش دوم (هری کاری و کلاد رینز)، بهترین موسیقی متن (دیمیتری تیومکین)، بهترین صدابرداری (جان لیوادازی)، بهترین تدوین، بهترین فیلمنامه (سیدنی بوخمن)، و بهترین داستان. جایزه انحصاری به لوئیس آر. فاستر به خاطر داستان فیلم تعلق گرفت که زمانی بود به نام «نجیب‌زاده‌ای از مونتانا».

فیلم‌شناخت فرانک کاپرا: مرد قوی (۱۹۲۶)، زن شورشی (۱۹۳۱)، معجزه‌باب (۱۹۳۱)، چای تلخ ژنرال ین (۱۹۳۳)، زن یک روزه (۱۹۳۳)، لایحه برابری (۱۹۳۴)، شبی اتفاق افتاد (۱۹۳۴)، آقای دیدز به شهر می‌رود (۱۹۳۶)، افق گمشده (۱۹۳۷)، نمی‌تونی اونو با خودت ببری (۱۹۳۸)، آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود (۱۹۳۹)، ملاقات جان دو (۱۹۴۱)، آرسنیک و توری کهنه (۱۹۴۴)، نطق سالیانه رییس‌جمهور (۱۹۴۸)، داماد می‌آید (۱۹۵۱)، سوراخی در سرد (۱۹۵۹)، جیبی پر از معجزه (۱۹۶۱)

منتشر شده در بیستم اکتبر ۱۹۴۹

[illegible] کارد ساحلی و [illegible] از این [illegible] هستند [illegible] در سیستم آمریکا به انحاء مختلف مورد انتقاد و تحقیر قرار گرفته‌اند. استودیوی فیلمسازی «وارنر» انحصار این کار را در اختیار خود دارد ولی این بار فرانک کاپرا با کمدی جدید «آقای اسمیت به واشنگتن می‌رود» و روند ساختن آن به سالنهای نمایش به سراغ بزرگترین سنگر [illegible] آمریکا رفته است. البته خبری که باعث شد [illegible] خود را [illegible] هدف [illegible] کند، شد [illegible] حقوق [illegible] هر [illegible] آمریکایی اجازه می‌دهد [illegible] [illegible]

[illegible] استفاده می‌کند. مع‌ذلک اگر با این [illegible] نکات بگذریم [illegible] «کاپرا» [illegible] واقعاً جای نگرانی دارد.

[illegible] دمکراسی ایمان دارد و [illegible] آمریکا را به نوعی [illegible] هم مهربان نیست ولی به هر تقدیر [illegible] به رغم عدم [illegible] با ملاحظه [illegible] کارگردانان برای بین [illegible] ولی کاپرا به [illegible] آزادی، صداقت و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دربارهٔ کارگردان

فرانک کاپرا در نوزدهم ماه مه ۱۸۹۷ در پالرمو سیسیلی دیده به جهان گشود. برادر بزرگ‌ترش در آمریکا ساکن شده بود و فرانک نیز در سال ۱۹۰۳ به همراه خانواده‌اش به لس‌آنجلس مهاجرت کرد. او از راه فروش روزنامه امرار معاش می‌کرد و پس از فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان هنرهای دستی وارد دانشگاه شده و در ۱۹۱۸ موفق به اخذ مدرک در رشته مهندسی شیمی شد.

با شروع جنگ جهانی اول به ارتش پیوست؛ در آنجا به افسران توپخانه ریاضیات درس می‌داد. با خاتمهٔ جنگ به مشاغل مختلفی روی آورد، در سال ۱۹۲۲ چندین فیلم کوتاه در سانفرانسیسکو ساخت، برای برنامه‌های باب ادی کار تدوین و لطیفه‌نویسی را انجام می‌داد، سپس برای کار با «هال روچ» و «مک سنت» به هالیوود رفت. نخستین فیلم بزرگش «مرد قوی» با هنرنمایی هَری لَنگدون در سال ۱۹۲۶ با موفقیت چشمگیری روبه‌رو شد.

او سپس با استودیوی کوچک «کلمبیا پیکچرز» به سرپرستی «هری کوهن» و «سام برسیکین» قرارداد بست و دو فیلم «آن چیز خاص» و نخستین فیلم ناطق «زیر دریایی» را در سال ۱۹۲۸ برای این استودیو ساخت؛

در سال ۱۹۳۲ فیلم «جنون آمریکایی» را با فیلمنامه‌ای از «رابرت ریسکین» و با نقش‌آفرینی «والتر هوستون» ساخت بانکداری که شخصیت مردم را ملاک اعطای وام به آنها قرار می‌دهد و بر اثر رکود بزرگ آمریکا به فلاکت می‌افتد؛ و مردم برای نجات بانک او راه‌پیمایی می‌کنند (فیلم «زندگی شگفت‌انگیزی است» که در سال ۱۹۴۶ ساخته شد؛ نیز همین طرح را داشت).

کاپرا برای ربودن جایزه اسکار تلاش کرد فیلمی متکلف بسازد به همین خاطر فیلم «چای تلخ ژنرال ین» را ساخت اما به لحاظ فروش گیشه، دستاورد قابل توجهی نداشت.

فیلم «زن یک روزه» در ۱۹۳۳ به موفقیت دست یافت و نامزد دریافت چهار جایزهٔ اسکار شد. ماجراهای فیلم «یک شب اتفاق افتاد» در سال ۱۹۳۴ برای داستان «اتوبوس شب» نوشته سَاموئل هاپکینز آدامز ساخته شد.

این فیلم زمینه‌ساز ژانر جدید کمدی رومانتیک شد و در ۲۷ فوریه ۱۹۳۵، موفق به دریافت پنج جایزه اسکار گردید.

کاپرا در سال ۱۹۳۹ استودیوی کلمبیا را ترک و با مشارکت ریسکین، کمپانی فیلم‌سازی خود را تأسیس کرد.

در سال ۱۹۴۱ ساخت فیلم «آرسنیک و توری کهنه» را آغاز کرده بود که به‌واسطهٔ جنگ کارش را نیمه‌تمام رها کرد. در سال ۱۹۴۲، نخستین قسمت از مجموعهٔ هفت‌گانهٔ «چرا می‌جنگیم» را با نام «پیش‌درآمد جنگ» برای وزارت جنگ تولید کرد.

کاپرا در سال ۱۹۴۵ با مشارکت «سام بریسکین»، «ویلیام وایلو» و «جرج استیونز» استودیوی «لیبرتی فیلمز» را تأسیس نمود. آرم این کمپانی جدید «ناقوس آزادی» بود که در مجموعهٔ فیلمهای «چرا می‌جنگیم» به شکل برجسته‌ای به تصویر درمی‌آمد. در سال ۱۹۴۶ و ۱۹۴۸ طی قراردادی که با PKO بسته بود به ترتیب فیلم «زندگی شگفت‌انگیزی است» و «نطق سالیانه رییس‌جمهور» را ساخت که در فیلم دوّم «کاترین هپبورن» نقش روزنامه‌دار ثروتمندی را دارد که برای رییس‌جمهور شدن «اسپنسر تریسی» تبلیغ می‌کند.

کاپرا در دهه ۱۹۵۰ از فیلمسازی برای هالیوود دست کشید و به ساخت مجموعه‌های علمی برای تلویزیون روی آورد.

کاپرا چندین سال از عمرش را به نوشتن زندگی‌نامه‌اش اختصاص داد که

در سال ۱۹۷۱ تحت نام «نامی بالاتر از عنوان» منتشر گردید. در سال ۱۹۸۲ جایزهٔ "Life Achievement" موسسهٔ فیلم آمریکا به او اعطا شد. لوسیل در سال ۱۹۸۴ از دنیا رفت و کاپرا نیز در سال ۱۹۸۵ سکته مغزی کرد و تا سوم سپتامبر ۱۹۹۱ که درگذشت سالهای سختی را گذراند.

خانم ساندرز آئین‌نامه مجلس را برای سناتور اسمیت تشریح می‌کند:

ساندرز: خُب.. یه سناتور باید به یه لایحه فکر کنه. مثلاً همون اردوگاه، باشه؟
اسمیت: باشه.
ساندرز: حالا باید چکار کنه؟ باید بشینه و هر چی به عقلش می‌رسه بنویسه: دلیلشو، چه وقتی، کجا، چه‌طوری و هر چیزی که باید بنویسه. این خیلی وقت‌گیره.
اسمیت: بابا این که خیلی ساده‌س.
ساندرز: می‌فهمم. خب این یکی این جوریه...
اسمیت: آره و با کمک تو..
ساندرز: البته من هم کمک می‌کنم. خُب... بله کمک می‌کنم یه جوری تموم بشه که تا حالا سابقه نداشته مثلاً سه یا چهار روز.
اسمیت: ای بابا تو یه روز!
ساندرز: یه روزه؟!
اسمیت: اصلاً همین امشب.
ساندرز: امشب.. راستش جناب سناتور نمی‌خواهم نق بزنم، اما آدمای متمدن یه چیزی دارن به اسم شام.
اسمیت: ا... منم گشنم شده. خُب چرا دستور ندیم غذا برامون بیارن... ناسلامتی ما آدمای مهمی هستیم... مگه نه؟
ساندرز: البته.. باشه.. می‌گم شامو برامون بیارن، ما آدمای بزرگی هستیم...
اسمیت:... و لایحه‌مونو صبح نشده تموم می‌کنیم!
ساندرز: باشه.. سپیده نزده لایحه آماده‌س. بعد ببرینش مجلس و معرفی کنین.
اسمیت: چطوری؟
ساندرز: تو سنا می‌ایستی؟ یه نفس عمیق می‌کشی، بعد شروع می‌کنی به سخنرانی. اما خیلی بلند نباشه چون اونوقت بعضی از سناتورا چرتشون می‌بره. بعد یه پسر مو فرفری لایحه رو تحویل رییس می‌ده و یه منشی چونه‌دراز می‌خونِدش اونوقت می‌ره تو کمیسیون مخصوص...
اسمیت: کمیسیون؟
ساندرز: کمیسیون.
اسمیت: ... چرا؟
ساندرز: ببین، کمیسیون... چند تا گروه سناتور هستن که برای خوندن و بررسی لایحه، تشکیل جلسه می‌دن و بعد نتیجه‌ش رو به تمام بیننده‌ها گزارش می‌دن. لایحه رو تا همه نخونن احتمال موفقیت نداره.
اسمیت: حالا حالیم شد.
ساندرز: خوبه... کجا بودیم؟
اسمیت: کمیسیون لایحه رو گرفته.
ساندرز: بله... حالا چند روز می‌گذره. روزها، هفته‌ها! آخرش تازه می‌فهمن که این یه لایحه‌س. بعد برای بحث و رأی می‌فرستندش به مجلس نمایندگان. اما باید بره تو نوبت رسیدگی.
اسمیت: نوبت رسیدگی؟
ساندرز: خوب این قاعدهٔ کاراشونه. لایحهٔ شما باید انقدر تو نوبت بمونه تا کمیتهٔ تدارکاتی بفهمه که موضوع مهمی داره.
اسمیت: این دیگه چیه؟
ساندرز: چی؟
اسمیت: کمیتهٔ تدارکاتی.
ساندرز: ... فکر می‌کنی به جایی رسیدیم؟
اسمیت: بله، دوشیزه ساندرز. حالا بگین، کمیتهٔ تدارکاتی چیه؟
ساندرز: کمیته‌ای که رهبرای حزب اکثریت تو اون هستن. اونا تأیید می‌کنن که لایحه‌تون اهمیت داره که به صدر لیستشون بفرستن.
اسمیت: خوب، لایحهٔ من که هس!
ساندرز: ببخشید... این ... کجا بودیم؟...
اسمیت: رسیدیم به مجلس.
ساندرز: بله، مجلس. اصلاح می‌کنن، تغییرش می‌دن و لایحه رو به سنا عودت می‌دن. اگه سنا از اصلاحات مجلس راضی نباشه؛ اونوقت خودشون دوباره تغییرش می‌دن. اگه مجلس از این دستکاریها خوشش نیاد؛ تازه اول بدبختیه.
اسمیت: که اینطور؟
ساندرز: اگه کار به این جا برسه هر کدوم از دو تا مجلس نماینده‌هایی رو تعیین می‌کنن تا با هم شور کنن و یه جوری قضیه رو فیصله بدن. آخر سر بعد از این همه کشمکش، اگه از لایحه‌تون چیزی مونده باشه می‌ره تو نوبت رأی‌گیری. اونوقت تو روز رأی‌گیری... کنگره رأی‌گیری رو به وقت دیگه‌ای موکول می‌کنه. با مَنین سناتور؟
اسمیت: اوه... می‌یاین لایحه رو شروع کنیم یا اوّل شام بخوریم؟!
سناتور اسمیت: «حالا ببین چی می‌گم. همهٔ دنیا هم جمع بشن تا منو

از مجلس بندازن بیرون تا تمومِ حرفامو نزنم کوتاه نمی‌یام حتی اگه یه زمستون طول بکشه.»
سناتور اسمیت خیلی زود متوجه می‌شود که دستگاه سیاسی ایالتش می‌خواهند او را از سر راه بردارند به همین دلیل با آنها درگیر می‌شود. سیاستمداران از هر راهی وارد می‌شوند تا اسمیت را به زمین بزنند و آخرین راهی که برای او باقی مانده، سخنرانی طولانی در صحن سناست. تا زمانی که آنجا ایستاده و حرف می‌زند؛ کسی نمی‌تواند پایینش بیاورد. اما اگر کم بیاورد یا پاهایش خسته شوند؛ کار از کار می‌گذرد.
سناتور اسمیت: پدرم همیشه می‌گفت تنها هدفی که ارزش جنگیدن داره؛ هدفهای شکست خورده‌اس.
سناتور اسمیت: یه چیزی در مورد مردا خیلی خنده‌داره. اونا اولش پسربچه‌ان. مگه این سناتورا یه روز خودشون پسربچه نبودن؟! منم به همین خاطر دیدم فکر خوبیه این پسرا رو از شهرهای شلوغ و زیرزمینهای دم‌کرده برا یه چند ماهی تو سال بیرون بیاورم. و جسمشون و فکرشونو برای کارای مردای بزرگ پرورش بدم. مگه نه اینکه یه روزی همین پسرا پشت همین میزا قراره بشینن؟!